

# چهارنامه دیگر

## از فخرالدین عراقی

به تصحیح و توضیح دکتر نسرین محتشم

در شماره قبل نامه‌ای از عراقی چاپ کردیم و گفتیم که از این شاعر عارف علاوه بر دیوان و لمعات پنج‌نامه نیز برجای مانده که تاکنون در جایی چاپ نشده است. در این شماره چهارنامه دیگر او را به سه نظر خوانندگان محترم می‌رسانیم.

رشد ادب

### وایضاً من انشائه طاب ثراه

اشتیاق دل به منظر دلگشا و مخبر جان‌افزای برادر بزرگوار، یگانه روزگار، منبع علم وجود، مجمع معرفت و شهود، باقی به بقای حی‌ابد، قاضی احمد، حَمْدَهُ اللهُ بِحَمْدِ بِلْتَوَى عَلٰی جَمِيعِ الْمُحَامِدِ وَ جَمَعْنِي وَ آيَاهُ فِي اشْرَفِ الْمَوَاطِنِ وَالْمَشَاهِدِ<sup>۱</sup> بیش از آن است که آن را به قلم یا زبان شرح توان داد. وظیفه وقت این است که:

شوقی الیک شدیدُ لیس یَعْرِفُهُ

الْأَجْوَانِحُ وَالْإِحْسَاءُ وَالْكَبَدُ<sup>۲</sup>  
«عشقی نه به اندازه مادر سر ماست» هرچند ملاقات روحانی منقطع نیست اما ظاهر طالب حفظ خود می‌طلبد. «أسود العین یشتهی ان یراکا»<sup>۳</sup> نهضت این مشتاق از هند باروم بر صحت دعوی برهان واضح تواند بود و عجب‌تر آنکه از این جانب چندین کشتش و کوشش و از آن طرف چندان اظهار بی‌ارادتی و فراغت. آری چه توان کرد؟ مصراع: «زین سر همه عذر است، وزان سر همه ناز» هر جزئی از اجزاء این ضعیف زمزمه دردانگیز عتاب‌آمیز می‌کند، بیت:

عیسی دم است یاردم از من دریغ داشت

بیمار او شدم قدم از من دریغ داشت

من ز آب دیده‌ام بنوشتم هزار فصل

او ز آب دوده<sup>۱</sup> یک رقم از من دریغ داشت

با اینهمه بر بوی تو سالی نه که عمری

بر بستر تیمار تو بیمار توان بود

چند مکتوب در طلب آن مطلوب ارسال رفت و سعادت جواب

نیز مساعدت نمود. مستجلب<sup>۲</sup> این حرمان هم بی‌دولتی این محروم تواند بود. مصراع: «این بی‌نمکی ز شوربختی من است».

آخر ای دوست! «ان لم یکنْ وَبَلْ فُطِّلْ»<sup>۳</sup> مصراع: «گر عین

نیاشد به اثر خرسندم» هیبات کجا افتادم؟ نه نه

وَأَنْ إِكْسَفْتَنِي غَيْرِي بِطَيْفِ حَيَالِهِ

وانا أَلْدِي لِأَكْتَفِي بِسُؤَالِهِ<sup>۴</sup>

از عین به اثر قناعت کردن کار خامان سودایی عشق است. چون عشق جمال برسد اجزا و قوا و همگی عاشق فراگیرد زبان حال این بود: شعر:

ولو انْ رُوْحِي مَارَجَّتْ رُوْحَهُ لُقِلْتُ

تُ أَذْنِ مَتَى إِسْهَا الْمَتْبَاعَةِ<sup>۵</sup>

و چون شرح عشق و عاشقی در نامه نمی‌گنجید در جزوی جمع کرده

آمد پیش از آنکه به مطالعه صاحب کشفی پیوندد به خدمت فرستاد تا تذکره‌ای باشد اگر خللی یا زللی در نظر آید و آن را به هیچ وجه مصرفی نیابد تصحیح فرماید و الا اینجا باز نماید شاید که اشکال از عدم اطلاع بر اصطلاح بود، «لأنَّ الحقیقة کالکرة»، بر هر طرف که انگشت بر آن نهی حاقی وسط او باشند. استماع افتاد که آن عزیز، زاده الله تجریداً و تفریداً، در بیان کیفیت سیر و سلوک تصنیفی غریب و تألیفی عجیب فرموده است، از راه کرم آن را و اعتقاد مولانا عبدالجبار، رحمة الله علیه، با خود همراه کند و بسدین ماجرا خردده نگردد، فإِنَّ العشق لا یؤاخذونَ قولاً وفعلاً، در مدارج سیر و مدارج طیر مجلی و مصنی باد. والسلام علی من اتبع الهدی.

### ایضاً من انشائه رحمة الله علیه

اول که ز هر دو کون آثار نبود  
در گوشه خلوتی که دیار نبود  
ممشوقه و عشق و ما به هم می بودید

بر لوح وجود نقش اغیار نبود  
ناگاه عشق بیقرار پرده از روی کار بگشود، آن جمع به تفرقه بیوست و آن خلوت به جلوت انجامید، لاجرم هر روز به منزلی و هر شب جایی می باید گذرانید و رنج فراق اهل منزلی می باید کشید. آری با این همه چه توان کرد، شعر:

موی کشان می کشدم سو به سوی

زانست که یک جای ندارم قرار  
تنها نه منم که «وما من دابة الا هو اخذ بناصيتها» مسکین محب را  
چه گناه است؟ شعر:

رای البرق شرقیاً فحنَّ الى الشرق

ولو لاح غریباً یحنُّ ائی غریب  
کس به اختیار از اوطان و دوستان و یاران دور نشود، خصوصاً از برادر اعز افضل کاشف دقایق، واصف حقایق، المتصف بصفات الصمد، والمتجلی باخلاق الواحد الاحد، المعروف بالقاضی احمد، حمیده الله بخصد یتوی علی جمیع المحامد ومدحه بما به نفع المدح من کل مادح و حامد، هر چند که بر تو مهر آن آسمان معرفت در ساحت سینه جان تابان است که دیده دل بواسطه‌ای است که دانه در شهود جمال برادری جان می پرورد اما دیده ظاهر نیز نصیب خودی طلبد و اگر نه این طلب بودی نه معنی به حروف پیوستی و نه موصوف به صفت و نه رومی در بیان در بایستی و نه سر را علن، فی الجملة تا همگی از همگی محفوظ نگردد شقای غلیل و اروای غلیل<sup>۱۴</sup> حاصل نمی آید. چه می گویم بل که علت تضاعف پذیرد، چه، اشتیاق عبارت از آن است، پس لاجرم: «غمگینه از آن که با تو در پوست نیم» وظیفه وقت همه این است، بیت:

گر باز بیایم آن چنانست گیرم

کساندر رگ و مغز و استخوانت گیرم

القصة، احادیث الاشواق اطول من زمان الفراق،<sup>۱۳</sup> درین چند

سال که این احوال سی ساله بارها نوشت و استدعای حضور آن برادر

کرد نه تشریف حضور یافت نه جواب مکتوب، آخر ای دوست «ان کم

یکن وبل قطل» مصراع؛ گر عین نباشد به اثر خرسندم» چه افتاد:

غزراً البیاض بأرضکم

أُم قد بسخنم بالمداد

أُم طلال عهدکم بنا

فنیسبته حنق الوداد؟<sup>۱۴</sup>

موصّل این خدمت احوال این طرف به تفصیل عرض خواهد داشت.

متقبل شده است که اگر آن عزیز را عزه این طرف جزم شود خرج

راه آنچه دریاید استادگی نماید.<sup>۱۵</sup>

والخیر فیما اختاره الله وأقوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد وهو

یجمع بیننا والیه المصیر.

### ایضاً من انشائه رحمة الله علیه

غریبی با دل حزین خود در شی که پهنای آن سی و اند سال

تواند بود رازی می گفت، نیازی می نمود، شکایتی تقدیم می داشت که:

أنتن یا مسکین عهد الأربع

وسلوت عن سکان ذات الأرجع

لا لا معاذ الله ان تنسی التوی

وعهوده قلدیه کل تمنع

العیش صافی والالیف مؤلف

والماء جار فیه من مستنقع<sup>۱۶</sup>

از این نمط هر گونه سخنی بر می گرفت با آنکه در نمی گرفت

پیوسته در این گفت و گوی و جست و جوی می بود. ناگاه سحرگاهی

نسیم ریاض انس آن دیار وزیدن گرفت شمه‌ای از آن نفعات به مشام

دل رسید حیران بماند که، بیت:

یار با سوی چنین خوش زگلستان آمد

یا زباغ ارم و روضه رضوان آمد

الی آخره.

مشرفه مهر آمیز فرح انگیز که در تسوید آن ید بیضا نموده بود و

در تحریر آن سحر حلال به کار برده رسید، به اعزاز و اکرام ملتقی

گشت و چون با چنان عدوبت و حلاوت معانی، چندان جزالت الفاظ و

لطافت خط مطالعه کردم گفتم: «أقر الله بک العیون وحقق فیک الظنون

و نظمک فی سلک أهله ولا قطع عنک مائة فضله»<sup>۱۷</sup> و چون استماع

افتاد که آن عزیز در علم فکر و نظر نظری می فرماید عجب داشتم که با

کمال دیانت و وفور حصانت بروی چگونگی پوشیده ماند که حاصل علوم فکری کسی جزئی حاصلی نتیجه ندهد؟

غایت تحقیق آن نوع علوم بل که هر علم که بواسطه دراست<sup>۲۸</sup> حاصل آید جز اثبات تعینات نبود، با عین، لایعین کار ندارد. حدیث الهی است: «لَا تَقُولُوا الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ مَنْ نَزَلُ بِهِ وَلَا فِي تَحْوِمِ الْأَرْضِ مَنْ يُصْعَدُ بِهِ وَلَا مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ مَنْ يُعْبَرُ وَبِأَيِّ بِهِ، الْعِلْمُ مَجْعُولٌ فِي قُلُوبِكُمْ تَأْتُوا بَيْنَ يَدَيَّ بِأَدَابِ الرُّوحَانِيِّينَ وَتَخْلُقُوا بِإِخْلَاقِ الصَّادِقِينَ أَظْهَرَ الْعِلْمِ فِي قُلُوبِكُمْ حَتَّى يُقْطِعَكُمْ وَيُغْفِرُكُمْ.»<sup>۲۹</sup> «تأدب به آداب روحانیان به کسب علوم اینجایی حاصل نیاید. حصول آن مشروط است به تفریح دل. ای عزیز! در تفریح دل کوش نه در تحصیل علم، فَيَا أَيُّ الْعِلْمِ يَغْفِرُ مِنْكَ مَا طَلَبْتَ أَنْ تَخْلِبَهُ وَتَفْرَغَهُ لِإِطْلَاعِ الْحَقِّ عَلَيْهِ وَلَا تَتَعَلَّمْ لِأَنَّكَ إِذَا عَلِمْتَ فَمُتَعَلِّقٌ عَلَيْكَ الْحَقُّ أَوْ غَيْرُهُ تَعَلَّقَهُ بِالْحَقِّ مُحَالٌ وَتَعَلَّقَهُ بِالْغَيْرِ حِجَابٌ فَأَنْتَ بَعِيدٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَمَا لَكَ وَالْعِلْمُ.»<sup>۳۰</sup> در تزکیه نفس و تخلیه دل سعی کن و اتقوا الله و یعلمکم الله.<sup>۳۱</sup> به چنین علم راه ستوان یافت و الا علم اینجایی آنجا پیدا نیاید. از جنید، رحمة الله علیه، پرسیدند بعد از وفات او: «مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ» گفت: «طَاحَتْ تِلْكَ الْإِشَارَاتُ وَفُتِّتَتْ تِلْكَ الْعِبَارَاتُ وَمَا تَعْنَى الْآرْكَعَاتُ كُنْتُ أَرُكُّهَا قَبْلَ السَّحْرِ.»<sup>۳۲</sup> جایی که حال چنان اشارات را نمره این بود حال دیگر علوم می بین. فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى.

ای دوست! «الْحَقُّ أَلْبَحُّ وَدِينُ اللَّهِ بَيْنَ خَفِيِّ ظَاهِرٍ وَبَاطِنٍ، عَظِيمُ الْوُجْدَانِ كَثِيرُ الْفِقْدَانِ الْأَلْمَنُ غَيْرَ الْبِحَارِ نِعْمَةُ اللَّهِ بِمُتَابَعَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْمٌ نِعْمَةٌ وَأَسْنَى نَوْءٍ وَلَا يَطْلُعُ عَلَى الْأَسْرَارِ الْمِصْطَفَى الْأَمِينُ مِنْ ذَائِقٍ مِنْ شَرِبٍ مُتَابِعِيهِ.»<sup>۳۳</sup> قَالَ إِنَّ كُنْتُ نُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي.»<sup>۳۴</sup> جعلنا الله في متابعتيه و افنانا في محبته وفيه، صلوات الله وسلامه عليه.<sup>۳۵</sup> برین بی خردگی<sup>۳۶</sup> خرده نگردد که محض شفقتم برین حامل. سوک نصیحت بی غرض مؤثر آید انشاء الله.

## هذا رسالة من انشائه الى القاضي بهاء الدين

هر شمال آمال که بوی وصال سوی مشتاقان آن جمال برد و هر صبای صفا که از مهب و فای بر چمن اهل هوا گذرد بر جناب عالی و قدوة اماجد الامم، حمید الشمايل و الشيم، المستعد لقبول فيضان القدم، المؤيد من الله بانوار تجليات القدسية العرف من به باقتناء کمالات الانسيه، صدر الافاضل المتأخرين، سيد المتبحرين، بهاء الحق و الدين، شرف الاسلام و المسلمين، لازالت نفسه الكاملة مستغرقة في بحار دقایق العلوم مستخرجة منها دُرر دقایق المكشوف و المعلوم، و زان باد، و قوافل عواطف الهی که حواصل فضایل نامتناهی اند و قد بارگاه جلال و متوجه حضرت فلک مثال آن جان جهان و جهان جان باد، عرضه داشته می آید که چون اطباب در شرح اشتیاق به نوعی از تکلف و

تصف،<sup>۲۸</sup> چنانکه بر رای منیر مخفی نماید مشوب است، لاجرم ازین معنی عنان قلم کشیده آمد و برین کلمه اختصار رفت. بیت:

تجاوزَ حدَّ الوصفِ شوقی اليکم

فمضمون مکتوبی سلام علیکم<sup>۲۹</sup>

چون شمه ای از ذکر شما میل و نشر فضایل آن بزرگ از عاشقانی که در بحر عشقش چون این شکسته منغمس اند<sup>۳۰</sup> و از انوار فضلی چون حامل این مکتوب، استغ الله علیه نعمة الاسعاد بالنظر الي محياه و سمرني احشائه من الحب حماه.<sup>۳۱</sup> مقتبس افتد به حکم آنکه شعر:

يا قوم اذنى لبعض الحسى عاشفة

والاذن تعشق قبل العين احيانا<sup>۳۲</sup>

مريد صادق بل که محب عاشق گشت. شعر:

هذا وقد سمعت اذناه عن عرصى

فكيف لو ملئت عيناه بالنظر<sup>۳۳</sup>

نی، نی کجا افتادم! به نظر صائب و فکر ثاقب و خلوص طوبت<sup>۳۴</sup> و صفای رویت معلوم توان کرد که جاذبه عشق ازلی است که سلسله شوق می جنباند و محب مشتاق را بر سر آتش طلب می نشاند و اگر، نه این طلب بودی نه معنی به حرف پیوستی و نه موصوف به صفت و نه روح را بدن در بایستی و نه سر را علن.

هذا مضمی، فان الاعراض عن الاعراض من امثال هذه الكلمات التي بحال من انتظمو في سلك الواحدة من اصحاب الكمالات و ارباب الحالات.<sup>۳۵</sup> بر رای غیب نمای جناب معظم پوشیده نیست که طلب مواصلت و تأسیس قواعد الفت و محبت با اهل فضل سنتی معهود و مألوف است سیما بزرگوارگی که حق تعالی او را به مزید اجتناب و اختیار مخصوص گردانیده باشد و بر اهل عصر خود در انواع علوم و فضایل رجحان داده. بنابراین معنی، این مخلص خواهان فتح باب مواصلت گشت و چون التفاء من حیث الصورة حالیا موقوف بود و تا این زمان از حضرت عزت مأمور بود به عمارت مسناهی مکاتبت و سلوک مدارج مراسلت تا گره گشای «ما یفتح الله للناس من رحمته» به اشارت «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» عقده فرقت به انگشت قدرت بگشود و به بشارت تواصلوا بالمکتوب و تقاربوا الی حضرت المحبوب، اجازت مطلق فرمود این امنیت از مقام فکر به مقام فعل رسید و از چنان تقصیر به چنین تطویل انجامید. اما معذور فرماید، «فان العشاق لا یؤاخذون قولا و فعلا» و نحو است که از فواید اقلام مولوی که بر السنه ادانی و اقصای و ذوالاقدام و التواصی دایرست و امروز هر که هستند از نقله نوادر عرب و جمله جواهر ادب از شمار فضایل او مقتطف اند و از بحار فواصل او مغترف<sup>۳۶</sup> محروم ماند، و الا هر منادی شهود از راه فعل و وجود ندا می دهد که، بیت:

وعادِ دواعی القیل والقالی وانج من  
عوادی دعا وصدقها قصد سمعة  
وما عنه لم تفصح فانك اهل  
وانت غریب عنه ان قلت فاصمت<sup>۳۷</sup>  
ایزد عزّ شأنه، یافت دولت مشاهده حیات بخش روح پرورش بر  
وجهی که شامل صلاح جانین باشد کرامت کناد و جناب همایون و  
ذات میمون را که مقصد آمال افاضل و مطلع انوار فضایل است به

کمالات لایزالی و کرامات ذوالجلالی محفوف و موصوف دارد و  
دست تصرف زمان و عنان تقلّب حدّثان از ساحت با راحتش مردود و  
مصروف، بحق محمد و آله.

و قد فرغ من تحریره العبد الضعیف النحیف الرّاجی الی رحمة  
ربه الغفور «علی بن محمد بن شرفشاه الدامغانی» فی الثانی والعشرین  
شهر ربیع الاخر سنة عشر و سبعمائه حامداً لربه و مصلياً علی نبیه محمد  
و آله و اصحابه اجمعین.

### بانوشتها

- ۱۹ - لا تقولوا... نگویید که علم در آسمان است، چه کسی آن را فرود می آورد و یا در نهاد زمین است چه کسی آن را فراز می آورد و یسار آن سوی دریاهاست کیست که از دریاها بگذرد. علم در دل‌های شما نهاده شده است. در پیشگاه من به آداب روحانیان متأدب گردید و به اخلاق صدیقان خوگر شوید تا علم را در دل‌های شما ظاهر گردانم تا به آنجا که شما را بیوشاند. و در خود فرو گیرد.
- ۲۰ - فان العلم... چون علم هر جای دلت را که بخواهی برای سرپر زدن حق خالی کنی فرامی گیرد. پس علم نیاموز، زیرا که تو هرگاه چیزی دانستی معلوم تو و متعلق دانش تو یا خداست یا جز خدا، اینکه متعلق علم و معلوم تو خدا باشد محال است و اگر معلوم و متعلق علم تو غیر خدا باشد آن علم پرده و حجاب بین تو و خدا خواهد شد. پس ترا با علم چه کار؟
- ۲۱ - ائتوا الله... از خدا بهره‌زید و خداوند شما را می آموزد (سوره بقره، آیه ۲۸۲)
- ۲۲ - طاحت... آن اشارات به یاد رفت و آن عبارات ناپدید شد و بهره نداد مرا مگر یکی دو رکعتی که قبل از سحر به جای می آوردم.
- ۲۳ - الحق... حق روشن است و دین خداوند، آشکار نهان، پنداری نهفته، بسیار یافت شونده و بسیار گم گردنده است. مگر برای کسی که از دریاها گذشته باشد. همانا نعمت خدا که متابعت مصطفی علیه السلام است کاملترین نعمتها و درخشنده ترین نورهاست و آگاه نمی شود بر رازهای حضرت مصطفی مگر آن کس که از آبشخور متابعت او چشیده باشد.
- ۲۴ - قل... بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید (قسمتی از آیه ۳۱ سوره آل عمران)
- ۲۵ - جعلنا الله... خدا ما را در پیروی او قرار دهد و ما را در دوستی و راه او فانی گرداند و سلام و درود خدا بر او باد.
- ۲۶ - بی خردگی: گستاخی، فضول.
- ۲۷ - بزد وزد.
- ۲۸ - تصف: بیراهه رفتن و منحرف شدن از راه.
- ۲۹ - تجاوز... اشتیاق من به شما از حدّ وصف درگذشت مضمون نامه‌ام: «سلام بر شماست».
- ۳۰ - منغص: غریق، به آب فرو روند.
- ۳۱ - اسبغ... خداوند نعمت نگاه به صورت او را ارزانی دارد و تسبا عشق او را پیوسته در درونش قرار دهد.

- ۱ - حمده الله... سپاس خدا بر او، سیاسی که تمام محامد را در بر گیرد، و من او را در بهترین وطنها و دیدارگاهها به یکدیگر برساند.
- ۲ - شوقی... شوق من به تو شدید است و شدت این شوق را جز اندرون من نمی شناسد.
- ۳ - اسود العين... سیاهی چشم خواهان دیدار تست.
- ۴ - آب دوده: مرکب.
- ۵ - مستجلب: کشنده چیزی (اسم فاعل از استجلاب)
- ۶ - ان لم یکن... اگر باران شدید نیست پس نمم بارانی باشد
- ۷ - وان اکتفی... اگر دیگری جز من با خیال او بسنده می کنند من آنچه‌ام که به وصال او هم اکتفا نمی کنم. اگر در مصراع دوم «الآ» حذف شده باشد یعنی در اصل «الآ یوصاله» بوده باشد در این صورت معنی مصراع دوم این است: «من آنچه‌ام که جز به وصال او اکتفا نمی کنم» و این وجه بهتر به نظر می رسد.
- ۸ - ولو ان... اگر روحم با روحش در آمیخته شد، گفتم ای دور به من نزدیک شو.
- ۹ - حاق: وسط چیزی، حقیقت امر و مفر آن (اسم فاعل از حق).
- ۱۰ - فان العشاق... عاشقان از نظر گفتار و کردار مؤاخذه نمی شوند.
- ۱۱ - رأی الیرق... برق را از جانب شرق دید و بدان جانب نالید و اگر برق از غرب لایح می گشت به سوی غرب می نالید.
- ۱۲ - شفای غلیل... درمان دردمند و سیراب کردن جگر تشنه.
- ۱۳ - احادیث... باری داستان اشتیاقها طولانی تر از زمان فراق است.
- ۱۴ - عزّ البیاض... کاغذ در شهر شما پیدا نمی شود یا بر سرکب بخل می ورزید یا فاصله دیدار طولانی شد و شما حق دوستی را فراموش کردید؟
- ۱۵ - استادگی نمودن: متقبل شدن، به عهده گرفتن.
- ۱۶ - استیت یا سکنین... ای بی‌نوا آیا بیامنی را که در آن مسکن مألوف با یکدیگر بستیم فراموش کردی و دل از ساکنان ذات الارجم برداشتی؟ نه، نه، دور باد و پناه بر خدا که تو لوی و روزگاران لوی را فراموش کنی، چیرا که هر آنچه کامجویی بود در نزد لوی بود. زندگی با صفا و پاک و روشن بود و یار یکدل بود و آب از چشمه‌ای جوشان روان بود.
- ۱۷ - خداوند به وسیله تو چشمها را (خنک) روشن گرداند و گمانهای نیک را درباره تو محقق گرداند و تو را در رشته اهل نیکی کشد و ماده فضل خود را از تو تیرد.
- ۱۸ - دراست: درس دادن.